

۵

خودت را
تماشا کن

گزیده

فییه مافیہ

مولانا جلال الدین محمد
مشهور به مولوی

گردآوری و تألیف
سمانه شریفانی

با تصحیح
بدیع الزمان فروزانفر

خودت را
تماشا کن

گزیده

فیه مافیه

مولانا جلال الدین محمد
مشهور به مولوی

۱۴+ سال

• گردآوری و تألیف: سمانه شریفانی

• مدیر هنری مجموعه: احمد قلمی مهدی

• صفحه آرا: سعید بهرامی دارستانی • چاپ نخست: ۱۴۰۰

• شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۶۰-۶۲۲-۷۲۹۱-۹۶۰-۶۲۲-۹۷۸

چاپ: خانه فرهنگ و هنر گویا

سرشناسه: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.

Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, ۱۲۰۷-۱۲۷۲

عنوان قرار داده: فیه ما فیه برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده‌ی فیه ما فیه مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی /

گردآوری و تألیف سمانه شریفانی؛ با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر.

مجموعات نشر: تهران: نشر گویا، ۱۴۰۰. • **مشخصات ظاهری:** [۹۲] ص.

فروشنده: خودت را تماشا کن: ۵. • **شابک:** ۹۶۰-۶۲۲-۷۲۹۱-۹۶۰-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت نشر: نشر گویا • **یادداشت:** کتابنامه: ص. [۹۲].

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴ -- **موضوع:** Mysticism -- Early works to 20th century

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۷ق. • **موضوع:** Persian prose literature -- 13th century

شناسه افزوده: شریفانی، سمانه. • **کتابشناسی:** ۱۴۶۱-۱۴۶۲

شناسه افزوده: Shari'fani, Samaneh

شناسه افزوده: فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۲۷۶-۱۳۴۹

رده بندی کنگره: B۲۲۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۲۵

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۱۱۴۰۴

اطلاعات رگورد کتابشناسی: فیبا



نشر گویا

خیابان کریم خان زند، رویه روی ایرانشهر، پلاک ۸۹

تلفن: ۸۸۲۱۳۴۳ - ۸۸۲۸۸۸۴

www.gooyabooks.com info@gooyapub.com

حق چاپ و انتشار کلیه مطالب محفوظ است.

هر گونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به

دریافت اجازه از ناشر می باشد.



gooya.publication
gooyabookstore

فهرست

- مقدمه / ۷
- فیه مافیه / ۱۵
- منابع / ۹۲



مقدمه

مولانا جلال الدین محمد بی نیاز از معرفی است.

او پریده رنگ و باریک میان است و چشمان گود افتاده اش سخت مجذوب می نماید؛ به نظر بلند بالا نمی آید. چندی استادی به تن دارد و دستارش خبر از شأن والای او می دهد. این مرد را سال هاست که می شناسم و در حل بسیاری از مسائل دشوار زندگی مرا یاری کرده اما هرگز موفق به دیدارش نگشته ام. آشنایی با وی از طریق کتاب هایش، موجب مسرت من بوده ولی شناخت خود او داستانی دیگر دارد.

جلال الدین جوانی بیست و دو ساله بود که به قونیه آمد و تا پایان عمر در این دیار زیست مگر اوقاتی را که به سفر در طلب علم گذرانید؛ از این رو درنگی می بایست تا شناختی به دست آید از شهری که در حیات مولانا نقشی بزرگ ایفا کرده.

این شهر، در زمانی که یافتن پناهگاه در کشوری آشوب زده آسان نبود، مأوایش داد؛ قونیه با آغوش باز پذیرای وی گشت و شاهد بود که با تشریفات تمام جانشین صالح پدرِ گران قدرش گردید. در این شهر شروع به ایراد موعظه هایی نمود و

نامش را به عنوان مفسر شیرین گفتار بر سر زبان‌ها انداخت. سلطان شهر در جمع شاگردانش می‌نشست و محترمانه به شرح مفید و مختصر پاره‌ای از مبهم‌ترین و غامض‌ترین مسائل دین، گوش جان می‌سپرد. این بُرّه چندی پائید و زمانی رسید که استاد، جبه از تن برگرفت و آداب رارهانید و در کوی و برزن به پرسه زنی مشغول شد.

در همین شهر بود که شمس را یافت و همین جا بود که خود را کشف نمود. قونیه نه تنها وعده گاه مولانا و شمس بلکه شاهد تمام وقایع بعد از شمس نیز بود. قونیه نظاره گر سرگشتگی جلال الدینی بود که به خود می‌پیچید تا دستخوش تحوّل یگانه گردد و همانند شمس نور افشانی کند و سراسر عالم را منور نماید. در همین قونیه بود که مولانا قرآن را به پارسی نوشت و آغاز به خواندن آن بر همه‌ی جهانیان کرد.

اگرچه شهر از این افتخار بی‌بهره بود که جایگاه تولد او باشد اما این موهبت عظیم نصیبش گشت تا زادگاه روح او باشد و امروز به خود می‌بالد که خاکش میزبان جسمی فانی اما روحی فنا ناپذیر است.

جلال الدین در ششم ربیع الاول سال ۵۶۰۴ ق در بلخ ولادت یافت و در پنجم جمادی الاخر سال ۵۶۷۲ ق در قونیه دیده از جهان فرو بست. وی را بعضی از تذکره‌نویسان "خداوندگار" نامیده‌اند و بعضی دیگر "مولانا خداوندگار".

در طفولیت، فرد گمنامی نبود زیرا پدر گرانمایه‌ای داشت که در روزگار خود مردی بس فاضل و به "سلطان العلماء" ملقب بود.

مولانا کودکی تیزهوش و کنجکاو و دانا بود تا جایی وقایع‌نگاران ایرانی به او نسبت قوای روحانی در طفولیت می‌دهند. حکایتی است از شش سالگی او در

پاسخ به تشویش چند هم‌بازی که به روی ایوان همسایه می‌جهند:

"ای برادران این نوع حرکت از گربه و سگ آید؛ حیف نباشد که انسان به این‌ها مشغول شود چه اگر در جان شما قوّت روحانی و میل جایی هست بی‌آنکه تا به سوی آسمان پریم و سیر منازل ملکوت کنیم" پس این حقیقت به قوّت خود باقی است که او کودکی بلند اندیش و نوید بخش بود.

تعلیم وی همچون دیگران در خانه آغاز شد؛ هرچند از امتیاز زیستن در فضای تصوّف نیز برخوردار بود.

پدر، شاگرد معتمد خویش برهان الدین محقق ترمذی را به تعلیم فرزندش گماشته بود تا با عشق و وفاداری وی را به زینت علم بیاراید. مولانا چون به سنّ بیست و چهار رسید نه تنها در فقه مقرر را به پایان برد بلکه بارها از بحر معرفت نوشید. در این سنّ پس از فوت پدر بر مسند وی نشست و به ارشاد هزاران مرید مشغول گشت.

زندگی ساده‌ای داشت و روان تدریس می‌نمود؛ اما هنوز مانده بود تا سراینده‌ی قرآن پارسی شود.

در سی و چهار سالگی پیشوایی مسلم شد و با احاطه‌ی علمی به شهرت رسید؛ جمع مریدانش عظیم و آوازه‌ی او از مرزهای کشور گذشته بود؛ مقامش به حدّی بلند بود که شاه و درباریان پذیرفته شدن به محفلش رامایه‌ی مباحثات می‌دانستند؛ حال آنکه مولانا در دسترس خاصّ و عام بود و در جمعی حضور داشت که آن را پنبه دوزان و دکه‌داران شکل می‌دادند و به واقع برای اینان بود که زندگی می‌کرد.

رسالت اصلاح گرایانه را در سنّ سی و چهار سالگی آغاز کرد و چهار سال کوشید تا

نور را چنان که خود دیده بود به دیگران بنمایاند. این سال‌ها وقف توضیح حقیقت به نثر ساده گذشت و احساس کرد که موظف است آن را بیان کند اما به یک آن شخصی عجیب، پیچیده در نمد سیاه زبر در صحنه نمایان گشت و نفوذش چنان تکان دهنده شد که جلال الدین، مسند تدریس را رها نمود و مرید بی مقدار او گشت.

با ظهور شمس در زندگی مولانا انقلابی به وقوع پیوست که منجر به حسادت شاگردانش شد؛ چرا که آن‌ها از فیض وجود حکیمی بلند پایه محروم گشته بودند و بدتر از آن می‌دیدند که استاد تا پیش از این با حرارت نصیحتشان می‌کرد و سنگشان را به سینه می‌کوبید اما اکنون به اسارت شمس افتاده و آن می‌کرد که وی می‌خواست.

پس شاگردان حسادت‌ها کردند و حيله‌ها اندیشیدند و شمس را از قونیه راندند. جلال الدین در پی شمس سال‌ها به گرد هر شهری گشت و نشانی گرفت اما هیچ نیافت و در آخر، هم صحبت زرگری شد که خیالش را به سوی شمس کشانید. صلاح الدین زرکوب در سخت‌ترین دوره‌ی حیات به کمکش شتافت؛ آن زمان که از هجران شمس، جگر سوخته بود. پس مولانا می‌گفت و او می‌نوشت و درد را التیام می‌بخشید.

جلال الدین سی و هفت ساله بود که شمس را ملاقات کرد و تا این زمان هیچ نشانی از میل او به شعر هویدا نبود؛ پس شعر در قالب شمس بر وی پدیدار گشت و دوره‌ی سخت و تازه برایش رویانید تا درد فراق را تسکین دهد. او شاعر نشد که برای خود جایگاهی در میان رجال فراهم آورد بلکه شعر از درون او جوشید و این گونه به تجلی نشست.